

و از تو درباره ی ذوالقرنین می پرسند. بگو یادی از او بر شما خواهم خواند. کهف/۸۳

ذوالقرنین پادشاه عادل و یگانه پرستی بود و بر منطقه های وسیعی حکومت می کرد. نامش در قرآن ذکر شد.

وقتی اوضاع برای ذوالقرنین استقرار یافت، در حالی که مردم را به یگانه پرستی و جنگیدن با ستم و تباهی دعوت می کرد، بارتش بزرگش به سمت منطقه های غربی حرکت کرد. در راهش به دلیل عدالتش مردم به او خوشامد می گفتند و از او می خواستند که حکومت کند و کارهایشان را اداره نماید، تا این که به محل هایی رسید که در آن مرداب هایی بود که آب هایش دارای بوی بدی بود. نزدیک این مرداب ها گروهی ریافت که بعضی از آن ها تبهکار بودند و برخی نیکوکار.

پس با دادگری (عدالت) بر آن ها حکومت کرد و از میان آن ها تبهکاران را اصلاح کرد.

سپس به همراه ارتشش به سمت شرق حرکت کرد. پس بسیاری از ملت ها از او اطاعت کردند و برای دادگریش به پیشوازش رفتند (از او استقبال کردند).

پس از آن به سمت شمال حرکت کرد تا این که به گروهی رسید که نزدیک تنگه ای بین دو کوه بلند زندگی می کردند. این گروه بزرگی ارتشش و کارهای خوبش را دیدند، پس فرصت را از رسیدنش غنیمت دانستند؛ زیرا آن ها از دوقبیله ی وحشی که پشت آن کوه ها زندگی می کردند در عذاب سختی بودند. به او گفتند: قطعاً مردان این دوقبیله تبهکارند و از این تنگه به ما حمله می کنند؛ خانه هایمان را ویران می کنند و اموالمان (دارایی هایمان) را به غارت می برند، این دو قبیله خود (همان) یاجوج و ماجوج هستند. به همین دلیل به او گفتند: امید داریم که تو (از تو) می خواهیم که، از تو خواهش می کنیم که (این تنگه را با سد بزرگی بیندی تا دشمن نتواند از آن به ما حمله کند؛ و ما در کارتو به تو کمک می کنیم؛ پس از آن برایش هدیه های بسیاری آوردند. ذوالقرنین آن ها را نپذیرفت و گفت: بخشش خدا بهتر از بخشش دیگران است و از شما می خواهم تا به من در ساخت این سد کمک کنید. مردم از آن بسیار خوشحال شدند.

ذوالقرنین به آن ها دستور داد تا آهن و مس بیاورند، پس آن ها را در آن تنگه قرار داد و آتش روشن کردند تا مس ذوب شد و بین آهن داخل شد (داخل آهن رفت)، پس سد محکمی شد. مردم از پادشاه نیکوکار به خاطر این کارش تشکر کردند و ازدو قبیله ی یاجوج و ماجوج رهایی یافتند و ذوالقرنین به خاطر موفقیتش در پیروزی هایش از پروردگارش تشکر کرد.

ص. ۸۲: نکات واژه نامه :

- ذو، ذاء، ذی: دارای، صاحب؛ الْقَرْنَيْن: دوشاخ؛ قَرْن: شاخ، قَرْن: ذوالقرنین: صاحب دوشاخ (به خاطر قدرتش چنین لقبی گرفته).

- اسْتَقْبَلَ: به پیشوازی رفت، استقبال کرد؛ باب استفعال

- اسْتَقَرَّ: استقرار یافت (یعنی یک جا ماند)؛ حروف اصلی: ق ر ر؛ باب استفعال: اسْتَقَرَّ يَسْتَقِرُّ اسْتِقْرَارٌ

- أَشْعَلَ: شعله ور کرد، آتش زد؛ حروف اصلی: ش ع ل؛ باب افعال: أَشْعَلَ يُشْعِلُ أَشْعَلُ إِشْعَالٌ

- أَصْلَحَ: اصلاح کرد، درست کرد؛ متضاداً أَفْسَدَ؛ حروف اصلی: ص ل ح؛ باب افعال: أَصْلَحَ يُصْلِحُ أَصْلِحٌ إِصْلَاحٌ

- أَطَاعَ: پیروی کرد، اطاعت کرد؛ حروف اصلی: ط و ع، باب إفعال: أَطَاعَ يُطِيعُ إِطَاعَةً
- اِغْتَنَّمَ: غنیمت شمرد، غنیمت دانست؛ حروف اصلی: غ ن م؛ باب افتعال: اِغْتَنَّمَ يَغْتَنِّمُ اِغْتِنَامًا
- إِغْلَاقٌ: بستن؛ متضادٌ فَتْحٌ (أَغْلَقَ مُتَضَادٌّ فَتَحَ)؛ حروف اصلی: غ ل ق؛ مصدر باب إفعال: أَغْلَقَ يُغْلِقُ إِغْلَاقًا
- بِنَاءٌ: ساختن، بنا کردن، ساختمان؛ مصدر ثلاثی مجرد: بَنَى يَبْنِي بِنَاءً بَنَى = صَنَعَ ؛ بَنَى مُتَضَادٌّ هَدَمَ يَأْخَرُ
- تَخَلَّصَ: رهایی یافت، خلاص شد، نجات یافت = نَجَا ؛ باب تفعّل: تَخَلَّصَ يَتَخَلَّصُ تَخَلُّصًا
- خَلَّصَ: رها کرد، خلاص کرد، نجات داد؛ باب تفعیل: خَلَّصَ يُخَلِّصُ خَلِّصًا تَخْلِيسًا
- تَلَا: خواند، تلاوت کرد؛ حروف اصلی: ت ل و؛ ثلاثی مجرد: تَلَا يَتَلَوُ
- خَرَّبَ: ویران کرد، خراب کرد = هَدَمَ ؛ متضادٌ بَنَى ، صَنَعَ؛ حروف اصلی خ ر ب؛ باب تفعیل: خَرَّبَ يُخَرِّبُ خَرَّبٌ تَخْرِيبًا
- ذَابَ: ذوب شد؛ حروف اصلی: ذ و ب؛ ثلاثی مجرد: ذَابَ يَذُوبُ
- رَفَضَ: نپذیرفت؛ متضادٌ قَبِلَ ؛ ثلاثی مجرد: رَفَضَ يَرْفُضُ
- سَارَ: حرکت کرد؛ حروف اصلی: س ی ر؛ ثلاثی مجرد: سَارَ يَسِيرٌ (*توجه: با "راه رفت" فرق دارد.)
- سَكَنَ: زندگی کرد، ساکن شد، سکونت کرد = عَاشَ؛ ثلاثی مجرد: سَكَنَ يَسْكُنُ
- حَكَمَ: حکومت کرد، حکمرانی کرد، حکم داد
- كَانْ يَحْكُمُ: حکومت می کرد * نکته: كَانْ + مضارع = معادل ماضی استمراری فارسی ترجمه می شود.
- رَحَبَ: خوشامد گفت؛ حروف اصلی: ر ح ب؛ باب تفعیل: رَحَبَ يَرْحَبُ رَحَبٌ تَرْحِيبًا
- (*توجه: با أَرْهَبَ يَرْهَبُ أَرْهَابٌ به معنی "ترساندن" فرق دارد.)
- كَانْ يَرْحَبُ: خوشامد می گفت؛ كانوا يَرْحَبُونَ: خوشامد می گفتند
- * نکته: كَانْ + مضارع = معادل ماضی استمراری فارسی ترجمه می شود.
- كَرِهَ: زشت؛ = قَبِيحٌ؛ متضادٌ جَمِيلٌ؛ حروف اصلی: ك ر ه
- مُحَارَبَةٌ: جنگیدن؛ = مُقَاتَلَةٌ، قِتَالٌ ≠ مُصَالِحَةٌ؛ حروف اصلی: ح ر ب؛ مصدر باب مُفَاعَلَةٌ: حَارَبَ يُحَارِبُ حَارِبٌ مُحَارَبَةٌ
- مُسْتَنْقَعٌ: مُرْدَابٌ، بِرْكَه؛ حروف اصلی: ن ق ع
- مَضِيْقٌ: تنگه؛ حروف اصلی: ض ي ق؛ از ضِيقٍ به معنی تنگی و ضَيْقٍ به معنی تنگ می آید.
- نَحْوٌ: سَمْتٌ، سَوِيٌّ، جَهْتٌ = اِتِّجَاهٌ، إِلَى
- نَهَبَ: به تاراج برد، غارت کرد؛ حروف اصلی: ن ه ب؛ ثلاثی مجرد: نَهَبَ يَنْهَبُ
- وَصُولٌ: رسیدن، وصل شدن؛ مصدر ثلاثی مجرد: وَصَلَ يَصِلُ وَصُولًا

-ص. ۸۲: درك مطلب:

مطابق بامتن درس درست و نادرست رامشخص کن:

۱. ذوالقرنین به سمت شمال حرکت کرد تا به گروهی رسید که نزدیک تنگه ای زندگی می کردند. صحیح

۲. ذوالقرنین درحالی که مردم رابه یگانه پرستی فرامی خواند، همراه ارتشش به سمت جنوب حرکت کرد. اشتباه (به سمت جنوب نرفت!)

۳. ذوالقرنین هدیه هایی را که مردم آورده بودند پذیرفت. اشتباه (پذیرفت)
۴. ذوالقرنین سد را با آهن و چوب ها ساخت. اشتباه (با چوب ساخت).
۵. دوقبیله ی یاجوج و ماجوج متمدن بودند. اشتباه (غیرمتمدن وبی فرهنگ بودند).

ص. ۸۶: التمرین الأول:

- کدام کلمه از کلمات واژه نامه باتوضیحات زیر تناسب دارد؟
۱. به معنی رفتن به سمت میهمان و بروز دادن شادی به او
استقبال
۲. گروه بزرگی ازسربازان برای دفاع کردن از میهن
جیش
۳. محلی که آب به مدتی طولان درآن جمع می شود.
مُستَنقِع
۴. فلزی که در ساختن برق به کار گرفته می شود.
نحاس
۵. محلی میان دوکوه
مَضِيق

ص. ۸۵: نکات متن درس:

- یَسْأَلُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر واو، ك: مفعول، القرینین: مضاف إليه، ذَكَرًا: مفعولِ سَأَلُوا

ص. ۸۱: مَلِكٌ: مفردِ مُلُوكٍ (جمع مَلَكٍ: مَلَائِكَة؛ جمع مُلْكٍ: أَمَلَاكٍ)؛ عادلاً: صفتِ مَلِكًا، مُوحِداً: صفتِ مَلِكًا؛ كان: فعل، يَحْكُمُ: فعل، مناطق: مفعول، واسعة: صفت، ذُكِرَ: فعل مجهول، اسم: نائب فاعل، ه: مضاف إليه، لَمَّا: قید زمان (**توجه: لَمَّا قبل از فعل ماضی قیدزمان است.) (**توجه: لَمَّا قبل از مضارع ترجمه فعل مضارع را به ماضی نقلی منفی تبدیل می کند: لَمَّا يَكْتُبُ: نوشته است.)؛ اسْتَقَرَّتْ: فعل، الأوضاع: فاعل، سَارَ: فعل، مع: قید مکان، جیش: مضاف إليه، ه: مضاف إليه، العظيم: صفتِ جیش، نحو: قید مکان، المناطق: مضاف إليه، الغریبة: صفتِ مناطق، يدعو: فعل، الناس: مفعول، الظلم: مضاف إليه، شُؤن: مفعول (مفردش: شَأْن)، میاهها ذات رائحة گریهه: جمله اسمیه، میاه: مبتدا، ذات: خبر (ازنوع اسم)، رائحة: مضاف إليه، کریهه: صفتِ رائحة، قُرب: قید مکان، هذه: مضاف إليه، قومًا: مفعول، حَكَمَ: فعل، هم: مفعول، اسْتَقْبَلُوا: فعل و فاعل آن ضمیر واو، ه: مفعول

- رأى هؤلاء القوم عظمة جیشه: رأى: فعل، هؤلاء: فاعل، عظمة: مفعول، جیش: مضاف إليه، ه: مضاف إليه

**توجه: این متن قید مکان هاوزمان های بسیاری دارد، مانند لَمَّا، قُرب، نَحْو، مع، بین، بعد، وَّراء و .. یادآوری می شود اسمی که پس از قیدهای مکان یا زمان بیاید مضاف إليه است.

ص. ۸۲: سطر پنجم: نَرَجُو: فعل، إغلاق: مفعول

- سطر هفتم: **نکته: جاؤوا بهداشتی: "جاء" به تنهایی به معنی "آمد" است و هرگاه با حرف "ب" همراه باشد به معنی "آورد" می شود (مانند: مَنْ جاءَ بالحسنة.. ص. ۲۴/ت. ۴، ش. ۲). این قانون شامل افعال ماضی، مضارع، امر، نهی، مستقبل و .. حتی مصدر می شود. این نکته در مورد چند فعل دیگر مانند "أَتَى يَأْتِي" نیز صادق است (همین صفحه / سطر دهم: .. يَأْتُوا بالحديد والنحاس. آهن و مس بیاورند).

- سطر آخر: شَكَرَ: فعل، رَبِّ: مفعول، ه: مضاف إليه